جلسه 781

دوشنبه 10/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

راجع به روایت عبدالله ابن ابی یعفور، اشکال سندی شده که محمد بن یحیی عن عبدالله بن محمد که در کافی نقل می کند این عبدالله بن محمد توثیق ندارد، واین اشکال وارد است. ولی برقی در محاسن این روایت ابن ابی یعفور را مباشرة از علی بن الحکم نقل می کند که در این سند برقی عبدالله بن محمد وجود ندارد، واین سند تا ابن ابی یعفور سند تمامی هست. ولذا این تعبیری که ما در جلسات گذشته می کردیم که صحیحه ابن ابی یعفور، تعبیر درستی خواهد بود ولو سند کلینی به این حدیث خالی از اشکال نیست.

راجع به استدلال به آیه نبأ عرض کردیم که تارة به مفهوم وصف در این آیه استدلال می شود وتارة به مفهوم شرط.

استدلال به مفهوم وصف تقاریبی دارد:

تقریب اول، تقریب مرحوم شیخ بود در رسائل، که فرمود خبر فاسق حیثیت ذاتیه اش این است که خبر واحد هست، حیثیت عرضیه اش این است که خبر فاسق هست. اگر بنا بود فاسق بودن این مخبر نقشی نداشته باشد در وجوب تبین از خبر او، ذکر عنوان عرضی با اینکه مستند هست وجوب تبین به آن عنوان ذاتی خبر واحد، این مستهجن خواهد بود. مثل این می ماند که کسی استناد کند در نجاست دم به اینکه این دم ملاقات کرده با بدن کافر. این مستهجن است، دم نجس بالذات است، عنوان ملاقات با جسد کافر عنوان عرضی است، وقتی او نقش ندارد در نجاست دم، ذکر او می شود مستهجن. ولذا از آیه شریفه که روی کلمه فاسق تکیه کرد که إن جاءکم فاسق بنبأ وآن کلمه فاسق را ذکر کرد می فهمیم که فاسق بودن مخبر دخالت دارد در وجوب تبین. وقتی فاسق بودن مخبر دخالت دارد در وجوب تبین، نتیجه اش این می شود که اگر مخبر فاسق نبود دیگر تبین از خبر او واجب نیست.

بعد مرحوم شیخ فرموده است که بعضی ها آمده اند به دلیل اسوأیت تمسک کرده اند، گفته اند خبر عادل تبین از او واجب نیست، اگر بنا باشد بجای وجوب تبین از نبأ در مورد نبأ عادل ما واجب باشد رد کنیم نبأ عادل را قبل التبین، اینکه می شود اسوأ حالا از نبأ فاسق. نبأ فاسق را ما رد نمی کردیم بلکه تبین و تحقیق می کردیم. اگر نبأ عادل واجب باشد ردش بلاتبینٍ می شود اسوأ حالا از خبر فاسق و این قابل التزام نیست. پس باید نتیجه بگیریم حالا که تبین واجب نیست در خبر عادل و رد او هم واجب نیست فیجب قبوله.

مرحوم شیخ انصاری فرموده: به نظر ما نیازی به این مقدمه اسوأیت حال نیست، چرا؟ برای اینکه وجوب تبین وجوب نفسی که نیست، وجوب شرطی است، محتمل نیست که ما یکی از تکالیف نفسیه مان این باشد که هر فاسقی که خبر آورد واجب باشد تحقیق کنیم ولو نمی خواهیم به آن عمل کنیم، اینکه محتمل نیست. وجوب در تبین از نبأ فاسق وجوب شرطی است یعنی شرط جواز عمل به خبر فاسق تبین و تحقیق در مورد خبر اوست. وقتی وجوب تبین در خبر فاسق وجوب شرطی شد یعنی جواز عمل به خبر فاسق مشروط شد به تبین و تحقیق در مورد خبر او، در مورد خبر عادل این وجوب شرطی نیست، یعنی جواز عمل به خبر او مشروط به تبین و تحقیق نیست، تمام شد ورفت. در مورد نبأ فاسق ما می گوئیم وجوب تبین وجوب شرطی است، یعنی شرط جواز عمل به نبأ فاسق تحقیق و تفحص از صدق و کذب اوست. در نبأ عادل این وجوب شرطی نیست، یعنی جواز عمل به نبأ عادل مشروط نیست به تحقیق و تفحص از صدق او، واین معنایی جز حجیت خبر عادل ندارد.

اینکه ما می گوئیم وجوب تبین وجوب نفسی نیست غیر از اینکه این عناوین ظهور دارد در طریقیت، وقتی می گوید تحقیق کنید ظاهرش این است که امر به تحقیق کردن امر طریقی است نه امر نفسی، من نمی خواهم عمل کنم به خبر فاسق، فاسقی آمد گفت زید مثلا مرد، به من ارتباطی ندارم که من تحقیق کنم ببینیم این فاسق راست می گوید یا دروغ می گوید، در حالی که اگر تبین واجب نفسی باشد باید تبین بکند. این خلاف ظاهر است. امر به تبین ظاهر است در امر طریقی، و به تعبیر مرحوم شیخ امر شرطی به اینکه اگر می خواهی به خبر فاسق عمل کنی این جواز عمل به خبر فاسق مشروط به تبین و تحقیق است. علاوه بر ظهور عرفی امر به تبین در این حیثیت طریقیت وشرطیت، علاوه بر آن تعلیل در آیه أن تصیبوا قوما بجهالة، چرا تبین کنید، برای اینکه مبادا بدون تبین عمل کنید به خبر فاسق و برخورد کنید با یک قومی از روی نادانی. کاملا نشان می دهد که وجوب وجوب نفسی نیست. ولذا ما اثبات می کنیم حجیت خبر عادل را به همین انتفاء وجوب شرطی نسبت به تبین در مورد خبر عادل. وجوب شرطی وقتی نبود یعنی جواز عمل مشروط به تبین نبود در مورد خبر عادل، اصلا معنایش این است که جواز عمل به خبر عادل هیچ شرطی و هیچ قیدی ندارد، نیاز به تبین و تحقیق نیست. و هذا هو حجیة خبر العادل.

بعد مرحوم شیخ فرموده است که: اگر حرف ما را نزنید که وجوب تبین وجوب شرطی است و نیازی به مقدمه اسوأیت ما نداریم، اگر اصرار کنید که نخیر وجوب تبین از خبر فاسق وجوب نفسی است، وما نیاز داریم به ضم همان مقدمه اسوأیت.

می گوئیم اگر اصرار داری که وجوب تبین در خبر فاسق وجوب نفسی است، شارع در خبر عادل گفته تبین واجب نفسی نیست، اینکه به نفع عادل هست، فاسق را می خواهیم رسوا کنیم، بروید تحقیق کنید دروغش دربیاید آبرویش برود و مفتضح بشود. اما راجع به عادل واجب نیست تحقیق کنید بلکه چه بسا یک نوع تجسس حساب بشود و حرام باشد اگر بخواهید از عیب این عادل تجسس کنید که آیا دروغ گفت یا نگفت. اینکه به نفع عادل است که ما پرده پوشی کنیم، خبری داد احتمال می دهیم دروغ گفته تحقیق نکنیم مبادا رسوا بشود، اما فاسق را تحقیق کنید اگر کذبش آشکار شد آنوقت رسوا می شود و در جامعه مفتضح می شود. خب اینجا کی گفت عادل اسوأ حالا می شود؟

پس مهم این است که وجوب تبین وجوب شرطی است، وقتی این وجوب شرطی از بین رفت در خبر عادل، یعنی جواز عمل به خبر عادل مشروط به تبین و تحقیق نیست، بلکه جائز است عمل به او بلاتبین وهذا هو حجیة خبر العادل.

سؤال وجواب: اگر وجوب نفسی گفتیم در تبین از خبر فاسق، بخاطر مفهوم وصف می گوئیم خبر عادل وجوب تبین ندارد. خب آن مستدل گفت پس یا واجب است رد خبر او، یا واجب است قبول خبر او بلاتبین. اگر می گوئید واجب است رد خبر او، می شود اسوأ حالا از فاسق، وهذا غیر محتمل. پس نتیجه می گیریم واجب است قبول خبر او. که مرحوم شیخ اشکال فرمود که نخیر، اگر وجوب تبین وجوب نفسی است، ممکن است در مورد فاسق واجب نفسی باشد تبین حتی یفتضح إذا تبین کذبه، ولی در مورد عادل واجب نباشد تبین وتحقیق از صدق و کذب او حتی لایفتضح ویستر الله کذبه إذا صدر منه الکذب اتفاقا. اینکه اسوأ حالا نمی شود. ولذا مرحوم شیخ فرمود وجوب را وجوب شرطی می گیریم کما هو الظاهر و نیازی به مقدمه اسوأیت نداریم.

مرحوم شیخ تنها اشکالی که می گیرد به این تقریب استدلال به مفهوم وصف در آیه نبأ، این است که می گوید ما مفهوم وصف را قبول نداریم. مخصوصا اگر وصفی معتمد بر موصوف نباشد. در آیه نبأ نفرمود إن جاکم رجل فاسق تا بگوئید شما که برایتان عادل و فاسق فرق نمی کند کافی بود بگوئید رجلٌ، چرا دیگر قید فاسق را اضافه کردید؟ إن جاءکم رجل بنبأ فتبینوا. شما که لفظ فاسق را بعد از رجل آوردید چون معتمد بر موصوف است بعضی گفته اند که این مفهوم دارد که معلوم می شود که فاسق بودن دخیل است در حکم والا ذکر او می شد لغو.

مرحوم شیخ می گوید ما که قبول نداریم این مطلب را، ممکن است یک غرضی باشد از ذکر این قید، اهتمام به مورد خبر فاسق که حتما تحقیق بشود. مثل اینکه می گویند اکرم العالم العادل بخاطر اهتمام مورد عالم عادل تخصیص به ذکر داده شده است، اکرم العالم العادل، این به نظر مشهور مفهوم ندارد. لغو نیست ذکر قید عادل، ولو واقعا مطلق عالم واجب الاکرام باشد ولی می گویند چون ذکرش یک فائده ای دارد ولو فائده تأکید و بیان اهمیت موضوع. مرحوم شیخ می فرمایند: علاوه بر اینکه می تواند فائده ذکر فاسق در این آیه تنبه دادن مردم باشد به فاسق بودن ولید بن عقبه، که شأن نزول این آیه این بود که ولید رفت از طرف پیامبر زکات بگیرد از بنی المصطلق، آنها هم آمدند به استقبال او که نماینده نبی اکرم است برویم استقبالش، حالا شمشیر هم با خودشان آورده بودند مثل بقیه مردم. ولید با این قبیله بنی المصطلق اختلاف دیرینه داشت سوء ظن پیدا کرد گفت نکند اینها آمده اند با من بجنگند، با اینکه آنها آمده بودند استقبالش، از همانجا برگشت گفت بنی المصطلق مرتد شده اند و زکات نمی دهند. مسلمین آماده شدند بروند به سمت قبیله بنی المصطلق و با آنها بجنگند، که این آیه نازل شد که: "إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین"، خب فائده ذکر فاسق می شود تنبیه به فسق ولید بن عقبه، پس ذکر این بی فائده نیست.

علاوه بر همه اینها مرحوم شیخ می فرماید ما برفرض در وصف معتمد بر موصوف مفهوم قائل بشویم و بگوئیم ظهور دارد در احترازیت قید، اما در وصفی که معتمد بر موصوف نیست که قطعا مفهوم قائل نیستیم. اکرم الفقیه قطعا مفهوم ندارد که اکرام عالم واجب نیست. اگر می گفت اکرم العالم الفقیه، خب بعضی ها مثل مرحوم آقای خوئی قائل به مفهوم بودند منتهی مفهوم فی الجملة، می گفتند اکرم العالم الفقیه می فهماند عالم تمام الموضوع برای وجوب اکرام نیست والا ذکر فقیه عرفی نبود، اما منافات ندارد که عالم با یک عنوان دیگری مثل عنوان هاشمی بودن واجب الاکرام باشد، اما اکرم العالم الفقیه می گوید عالم تمام الموضوع نیست برای وجوب اکرام، و الا ذکر فقیه عرفا لغو بود. ولی در اکرم الفقیه که دیگر هیچ کس نمی گوید مفهوم دارد، می شود مفهوم لقب، اثبات شیء مگر نفی ماعدا می کند، اکرام فقیه واجب است، خب اکرام عالم هم ممکن است واجب باشد، منتهی حالا فعلا اکرام فقیه را گفته اند واجب است. آیه هم همین است، إن جاءکم رجل فاسق که نفرمود، فرمود إن جاءکم فاسق، وصفی است که معتمد بر موصوف نیست ولذا مفهوم ندارد.

اقول: راجع به اصل تقریب مرحوم شیخ ما مطالبی را عرض کنیم بعد اشکال خود مرحوم شیخ را به استدلال به مفهوم وصف در آیه بررسی کنیم.

اما تقریبی که مرحوم شیخ ذکر کرده، همان تقریب مفهوم وصف است، مفهوم وصف که می گوید باید این وصف دخیل باشد در ثبوت حکم والا ذکرش لغو است. اکرم العالم الفقیه این الفقیه باید دخیل باشد در وجوب اکرام والا ذکرش عرفا لغو می شود. این تقریب همان تقریب مفهوم وصف است چیز جدیدی نیست. وما انصافا می بینیم این تقریب تقریب درستی است، اگر واقعا فاسق بودن هیچ نقشی نداشت در وجوب تبین، ذکرش عرفا لغو بود. إن جاءکم فاسق اگر فاسق بودن نقشی نداشت چرا بفرمایند ان جاءکم فاسق بنبأ؟ بفرمایند نبأ، عرفا وقتی می گویند اگر شخص فاسقی یعنی شخصی که از دروغ یا قول به غیر علم پرهیز ندارد، إن جاءکم غیر ثقة، شخصی که ثقه نیست خبری آورد تحقیق کنید، إن جاءکم فاسق یعنی اگر غیر ثقه ای خبر برای شما آورد راجع به آن تحقیق کنید، این نشان می دهد که فاسق بودن و غیر ثقه بودن این مخبر دخیل است در ثبوت این عنوان، والا ذکرش می شد لغو، می شد إن جاءکم نبأ. اینکه مرحوم شیخ تعبیر کرد که عنوان فاسق عنوان عرضی است، خب این همان تقریب مفهوم وصف است که اگر ما می دیدم فاسق بودن این راوی دخالتی در وجوب تبین ندارد، خب نیازی به این قید زائد نبود، بلکه می گفت إن جاءکم نبأ فتبینوا.

اینکه گفته می شود که ذکر این قید لغو نیست، بلکه برای این است که می خواستند بگویند که ولید بن عقبه فاسد و فاسق بوده است.

این عرفا کافی نیست، ظهور عرفی ذکر قید این است که فائده اش احترازیت است، و الا این فائده ها که ذکر می شود اینها عرفی نیست. اگر شخصی که از دورغ پرهیز نمی کند برای شما خبری آورد راجع به آن تحقیق کنید، می گویند آقا چرا اینجوری صحبت کردی، با اینکه شما معتقدی که هر شخصی برای ما خبر آورد ما تحقیق کنیم؟ می گوید بله فقط می خواستم بگویم این آقایی که امروز برای شما خبر آورد فردی است که متحرز از کذب نیست و پرهیز از دروغ نمی کند، این عرفیت ندارد.

منتهی به نظر ما کافی است در دخالت عنوان فاسق در وجوب تبین اینکه غالبا خبر عادل وثوق آور است، باید بین خبر عادل و فاسق فرق باشد، والا ذکر فاسق می شد لغو. اما یکفی در فرق بین خبر عادل و خبر فاسق که کثیرا ما خبر عادل مفید وثوق شخصی است نیاز به تبین زائد ندارد، برخلاف فاسق که از دورغ و از قول به غیر علم اجتناب نمی کند ولذا غالبا خبر او علم آور نیست.

ممکن است یک فرق دیگری هم بگذاریم بین خبر عادل و خبر فاسق، وآن این است که می گوئیم در خبر عادل فی الجملة وجوب تبین نیست، ولی خبر فاسق مطلقا وجوب تبین دارد، همین کافی است برای لغو نبودن وصف. آنهایی هم که مفهوم وصف قائلند مفهوم فی الجمله قائلند، اکرم العالم العادل می گوید عالم غیر عادل فی الجملة وجوب اکرام ندارد نه بالجمله. فرقش با عالم عادل این است که عالم عادل بالجمله وجوب اکرام دارد اکرم العالم العادل، ولی عالمی که فاسق است فی الجمله وجوب اکرام ندارد و فیه تفصیل. همین این را از لغویت خارج می کند. همینکه در عالم فاسق تفصیل باشد بین اینکه اگر هاشمی بود وجوب اکرام دارد هاشمی نبود وجوب اکرام ندارد همین باعث می شود ذکر عادل در اکرم العالم العادل لغو نباشد. برای خروج از لغویت و احترازی بودن قید لازم نیست که ما مفهوم بالجمله ومطلق ثابت کنیم برای وصف، نتیجه بگیریم که اکرام عالم فاسق مطلقا واجب نیست. نخیر، ممکن است عالم فاسق اگر هاشمی بود اکرامش واجب باشد هاشمی نبود اکرامش واجب نباشد. اینجا هم همینطور است. خبر عادل بله مثل خبر فاسق نیست، خبر فاسق وجوب تبین دارد مطلقا، ولی خبر عادل کافی است که فی الجمله طبق یک سری شرائط وجوب تبین نداشته باشد. مثلا خبر عادل در موضوعات آن هم به شرط تعدد، که عدلان شهادت بدهند راجع به یک موضوعی، خب او قطعا حجت است، بیش از این از آیه استفاده نمی شود، می شود بینه در موضوعات قطعا حجت است. یا خبر عادلی که ظن به خلاف او نباشد این حجت باشد، ولی خبر عادلی که ظن به خلاف او باشد حجت نباشد. فی الجمله می فهمیم که خبر عادل وجوب تبین ندارد، فی الجمله نه بالجمله.

پس خلاصه عرض ما این است که: اولا: کافی است در فرق بین عادل وفاسق، که عادل غالبا خبرش وثوق آور است ولذا نیاز به تبین ندارد، به این خاطر لفظ فاسق را ذکر کرده اند. و ثانیا: ممکن است خبر عادل طبق شرائطی حجت باشد کما إذا تعدد و کان شهادة العدلین فی الموضوعات، که قطعا حجت است.

راجع به بقیه فرمایشات مرحوم شیخ نکاتی را عرض کنیم:

یکی راجع به جوب تبین، ایشان فرمود که وجوب تبین نفسی نیست بلکه شرطی است، بعضی ها هم گفته اند وجوب تبین غیری است. هیچکدام درست نیست. وجوب تبین قطعا نفسی نیست کما قال الشیخ نفسه، بلکه چه بسا حرام است تبین، مصداق لاتجسسوا می شود، تجسس از عیب فاسق هم حرام است فکیف بالعادل. یک فاسقی خبری آورد ما تحقیق کنیم ببینیم راست می گوید یا دروغ می گوید، این تجسس است، لاتجسسوا. پس وجوب تبین قطعا وجوب نفسی نیست. به قول مرحوم شیخ این نه با ظهور امر به تبین سازگار است و نه با تعلیل أن تصیبوا قوما بجهالة سازگار است.

سؤال وجواب: گاهی پیگیری که می کنی می خواهی ببینی راست می گوید یا نه، جعل کرده تزویر کرده یا نه، خب این تجسس است دیگر.

 اما وجوب شرطی، جناب شیخ یعنی چی وجوب شرطی؟ اگر من تبین بکنم واقع در خبر فاسق برایم کشف بشود، بعد از او عمل من می شود عمل به خبر فاسق یا می شود عمل به تبین؟ شما فرض کنید یک فاسقی مثل رسانه های استکبار خبری دادند، شما تحقیق می کنید، حالا اتفاقا کشف می کنید که این خبر درست بود. آنوقت شما عمل می کنید به آن خبر فاسق، یا عمل می کنید به همان واقعی که تبین کردید؟ این عمل به خبر فاسق نیست.

وجوب غیری هم معنا ندارد، وجوب غیری در مقدمه و ذی المقدمه است، مگر تبین مقدمه است برای عمل؟ تبین فوقش مقدمه جواز عمل است، اینکه اسمش وجوب غیری نیست، وجوب غیری یعنی وجوب مقدمه وجودیه واجب، تبین مقدمه وجودیه هیچ واجبی نیست. وجوب تبین در آیه ارشاد است وجوب ارشادی است، ارشاد است به عدم حجیت خبر فاسق. وقتی می گویند اگر فاسق خبری آورد تبین کنید تحقیق کنید، این ارشاد است که این خبر فاسق حجت نیست. تمام شد.

اصلا امر به تبین وجوب مولوی نیست، امر به تبین ظهور دارد در ارشاد به عدم حجیت. وقتی می گویند اگر فاسق خبری آورد تبین کنید تحقیق کنید یعنی این خبر حجت نیست، بروید خودتان پیگیری کنید تحقیق کنید ببینید مطلب از چه قرار است. آنوقت عدم امر به تبین در خبر عادل هم می شود ارشاد به حجیت. واقعا راست می گوید مرحوم شیخ که مقدمه اسوأیت نمی خواهیم، اما نکته اش این است که امر به تبین ظهور دارد در ارشاد به عدم حجیت خبر فاسق، انتفاء امر به تبین در خبر عادل معنایش ارشاد به حجیت خبر عادل می شود.

پس ما وجوب تبین را ارشاد می گیریم به عدم حجیت، عدم وجوب تبین در خبر عادل را ارشاد می گیریم به حجیت. پس این مطلب را ما قبول می کنیم به این نحو.

اما عمده اشکال در آیه این است که ذکر وصف زائد باید ظهور در احترازیتش را حفظ کرد، باید فرقی با خبر عادل بکند، اما اینکه فرقش چیست را که نمی گوید. فرقش همان است که ما عرض کردیم که غالبا خبر فاسق علم آور نیست ولی خبر عادل غالبا علم آور است، ویکفی هذا فی الفرق. یا اینکه خبر عادل فی الجمله در موضوعات به شرط تعدد شاهدین حجت است، همین مقدار کافی است در فرق.

و این هم که مرحوم شیخ در جواب فرمود ما مفهوم وصف را قبول نداریم مخصوصا در وصفی که معتمد بر موصوف نیست، آقا مهم در وصف اعتماد بر موصوف نیست، مهم در وصف این است که قید زائدی باشد بر اصل خطاب. اکرم زیدا یوم الجمعة، این یوم الجمعة وصف معتمد بر موصوف نیست ولی قید زائد است. اگر بنا باشد اکرام زید مطلقا واجب باشد ذکر قید یوم الجمعه عرفا مناسب نیست.

اینکه مرحوم استاد می فرمودند که شاید برای تأکید بر این مطلب است و بخاطر تدرج در بیان است، فعلا از اکرام زید روز جمعه شروع کرده تا یواش یواش بقیه روزهای هفته را هم بیان کند وجوب اکرام زید را تا ثقیل نباشد بر مکلفین.

اینها عرفی نیست، وقتی یک قید زائدی را در خطاب می گویند عرف می گوید لابد این قید دخالت داشته در حکم والا چرا گفتند. و ربائبکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهنّ، خب چرا گفتند اللاتی دخلتم بهنّ؟ تمام فقهاء به مفهوم این اللاتی دخلتم بهنّ استدلال کرده اند که آن ربیبه زوجه ای که مدخول بها نیست آن ربیه حرام نمی شود، ربیه زوجه مدخول بها حرام می شود.

و این را عرض کنم، در آیه فاسق قید زائد است، لازم نیست معتمد بر موصوف باشد، قید زائد است عرفا، چون اگر نمی گفت کلام خراب نبود، إن جاءکم نبأ. اما اینکه بیایند بگویند إن جاءکم فاسق بنبأ کلمه زائده و قید زائده است، عرف می گوید لابد یک نکته ای در ذکر این قید است والا می گفت إن جاءکم نبأ. عرض کردم اینکه بخواهد فقط بگوید ولید فاسق است این مجوز عرفی ذکر قید زائد نیست، یعنی عرف احترازیت قید را می فهمد. ولی عمده اشکال در آیه همین است که این مفهوم وصف مفهوم فی الجمله است، وبا این مفهوم فی الجمله نمی شود اثبات کرد حجیت خبر عادل را مطلقا. بقیه تقاریب انشاءالله فردا.